پرستارِ شیفت

تذکره‌الاصناف

ذکر حال «پرستار» دامه عزه

فرزانه زینلی

انتهای راهرو، سمت چپ
آن گذراننده شیفت‌های فراوان، آن برتن کننده جامه‌های سپید، آن نجات دهنده مریضان و بدحالان، آن دل‌رحم‌تر زِ همراهانِ نالان، آن طفلکیِ همیشه خسته، آن غالبا سرجای خود در ایستگاه پرستاری نَنِشسته، آن به عموم مردم خدمتگزار، دارنده عنوان کلی «پرستار»، از نیکان روزگار و با هر شرایطی، سازگار بود.

سال اولی‌های رشته پرستاری ورودی ۱۴۰۰، تفصیل این معنی پرسیدند. گفت:«حق پرومکس؛ (خمیازه شیخ).» سپس لخ‌لخ‌کنان به اتاق انتهای راهرو، سمت چپ قدم برداشت؛ چرا که بیمار فریاد «وااسفا، وا سُرم تمام شدنا، وا هوا توی رگ رفتنا» سر داده بود.

از کرامات وی یکی آن بود که سه شبانه روز معادل سی و شش ساعت پلک بر هم ننهاده و شیفت‌های پیاپی را از سر گذرانیده بود. باری یکی دیگر سال اولی پرستاری - از غایت بلاهت - پرسید: «واقعا چرا؟» که حقوق پرستاری کفاف امورات خورد و خوراک عیال و اجاره مسکن و اسنپ ایاب و ذهاب را ندهد. پس شیخ در حال سرنگ در رگ پایش فرو کرده او را مجاب نمود؛ رحمه‌الله.

و شیخ سال‌های سال نیروی قراردادی بماند. گفتند:«این ماندگاری از چه یافتی؟» گفت:«از بی‌ادبان.» گفتند:«جان؟!» گفت: «هر مزایایی که خواستم، مشمول توبیخ و بی‌ادبی شد. زین سبب قراردادی بماندم تا در زمره بی‌ادبان قرار نگیرم.» آورده‌اند که روزی مریضی بدحال به بیمارستان همی شد. شیخ ما تخت وی را گرفت و دوان دوان به سمت انتهای راهرو، سمت چپ روانه شد که مریض صیحه‌ای کشید. پرستار مبهوت مانده بود و گفت: «این چه ندای بود از بهر خدا؟» و بیمار گفت: «من آن تعمیرکار ماشین هستم که ماه قبل لگنت را برای ریپ‌زدن‌هایش آوردی، من تو را دریافتم در زمان خود، حال تو نیز من را دریاب!» پرستار انگشت حیرت به دندان گزید ولی جامه ندرید چون از شأن پرستاری دور بود. بسیار تعمیرکار بدحال را اکرام نمود زاویه تخت را تنظیم کرده و از تزریق هرگونه آمپول حذر نمود. باری، به یاد آورد که ماشین همچنان ریپ می‌زند و در آن دیدار ذکر شده، جناب تعمیرکار به سوال‌های او هیچ وقعی ننهاده بود. بار دیگر انگشت حیرت به دندان گزید و انگشتش زخم شد. اندکی تامل نموده و سپس پرسنل درمان را سپرده که «فلان از سفارش‌شدگان جناح دشمن است، نکو داریدش!» خود نیز سوت زنان از اتاق انتهای راهرو سمت چپ بیرون شد و سوس ماست نیز پلی شد. پرسنل نیز تعمیرکار مذکور را نکو داشتند؛ نکو داشتنی!

دی شیخ گرد بیمارستان همی گشت؛ گفت: «از بیمار بد و حرف گوش نکن ملولم و انسانم آرزوست!» گفتند: «تو را چه شده است شیخ؟» گفت: «به بیمار گفته‌ایم باید داروی چرک‌خشک‌کن تناول کنی تا زخمت دچار عفونت نگردد وی سری به نشان تو چه میدانی تکان داده و می‌گوید دوای چرک فقط عنبرنساراست و بس!»

جناب آقای همتی!!!

احمد رفیعی وردنجانی

پس کجایی؟ نیستی هان؟حرکتی کن همتی!
گر ز حرکت ناتوانی! صحبتی کن! همتی
حال تو خوب است؟ هستیم ما دلواپست
لااقل اعلام وضع و حالتی کن، همتی!
جان مردم آمده بر لب، کجایی بی‌خیال؟
دردهاشان را علاج سرعتی کن، همتی
چند ده نه، چند صد همت! گرفتاریم ما
فکر ارز و اقتصاد و قیمتی کن همتی
می‌رسد از ره زمستان! چاره شایسته‌ای
از برای مردمان پاپتی کن همتی!
نامه‌ای بنویس مشکل حل شود، گر عاجزی
کاغذی بردار قدری خط خطی کن همتی!
تا دمار از روزگار هرچه مشکل درکُنی
حرکت ارزنده و پر قدرتی کن! همتی!
مشکلاتی را که باشد در مسیر اقتصاد
چاره با تدبیرهای دولتی کن همتی!
نیست رنگ از حرف‌های تو به میدان عمل
لااقل یک دفعه کار مثبتی کن! همتی
همتی بنمای و وضع قرمزی را سبز کن
نیست ممکن! قرمزش را صورتی کن! همتی
همتی از نام فامیل فخیمت شرم کن
همتی کن! همتی کن! همتی کن! همتی!

فال نتانیابو

علی بر توی

نشسته‌ام به در نگاه می‌کنم
دریچه آه می‌کشد
تو از کدام راه می‌رسی

تفسیر: در انتظاری چیزی هستی و به آسمان نگاه می‌کنی، بعضی اوقات در ذهنت می‌گویی «یعنی می‌شود بیاید؟» فکر می‌کنی شاید آن چیز نیاید. میدانی آن چیز چقدر دارای ضخامت است. چقدر دارای قطر است. خوشحال باش که انتظار فرا می‌رسد به قطری که فکرش را هم نمی‌کنی و ضخامتش را هم موساد تا به حال کشف نکرده است!

چه نشسته‌ای برخیز و عزم پناهگاه کن. البته معلوم است که الان هم در پناهگاه نشسته‌ای اما خلاصه چه نشسته‌ای! نگران نباش آن ضخامتی که تو انتظارش را داری نیست، احتمالا ضربه مغزی ملایمی است. آنها خودشان پای همین ضربات ملایم گسسته شده و جرشان واجر شده است.

ای صاحب فال! نگران باش که این شعر نو است و فال آن با شعر قدیمی فرق می‌کند. فکر نکن که یک فال می‌گیری و همه چیز خوب می‌شود.

الکی زور نزن، چون تو را توان مقابله با این قطر و ضخامت نیست و گسستگی و جرواجر گسترده‌ای در پی خواهی داشت. درست که باید برخیزید و ما می‌گوییم چه نشسته‌اید اما تو به خودت نگیر، رسم فال اینگونه است. بشین و اینقدر با افراد دارای سلاح‌های پر ضخامت شوخی نکن که مبادا همان ضخامت را روی سرت فرود آورده و تو را به قعر جهنم سقوط دهند. خدا را که نمی‌شناسی والا تو را به او قسم می‌دادم تا کمی بنشینی بلکه جهان هستی از دستت راحت شود و نفسی تازه کند. خوب می‌دانی جهنمی هستی و در آن دیار باقی زمانی با هیتلر ملاقات می‌کنی که جلویت لنگ می‌اندازد. الکی بحث نکن و به فال گوش فراده تا حداقل دنیایت گسسته‌تر از این که هست نشود.

شرح و تأویلی بر شعر «الهی تب کنم شاید پرستارم تو باشی»

زهرا رضایی

«الهی تب کنم شاید، پرستارم تو باشی»

شاعر با آرزوی مریضی برای خود، شعر را آغاز می‌کند که دو گمان برای آن وجود دارد.

گمان اول؛ شاعر مریض است (یا همان مرض دارد!) که برای خود آرزوی مریضی می‌کند و باید به تراپیست مراجعه کند.

گمان دوم بر این است که شاعر دچار مرض عشق شده که با توجه به ادامه شعر گمان دوم قوت پیدا می‌کند.

او در ادامه خواستار این است که فرد مجهولی که احتمالا عاشق اوست از او مراقبت و پرستاری کند که نشان می‌دهد فرد مورد نظر پرستار است.

«تو» در اینجا استعاره از فرد مورد نظر دارد.

«طبیب حاذق این قلب بیمارم تو باشی!»

شاعر هنوز به عشق خود نرسیده توقعاتش طبق‌طبق است و از همین حالا انتظار دارد که فرد مدنظر تلاش کند پزشک بشود که احتمالا به خاطر سختی بسیار زیاد شغل پرستاری چنین توقعی دارد.

او تخصص آن را هم مشخص کرده و می‌فرمایند باید پزشک قلب باشد، آن هم یک پزشک متخصص معمولی نه! یک پزشک نامبر وان.

ضمیر میم در (این قلب بیمارم) به شاعر برمی‌گردد. شاعر مشکل قلبی دارد و در پی رفت و آمد به بیمارستان پرستار مورد نظر را دیده و پسندیده است.

او می‌خواهد هم با شخصی که به آن علاقه دارد ازدواج کند هم با ادامه تحصیل او در رشته پزشکی در تخصص قلب، هزینه‌های دکتر رفتنش را کاهش بدهد.

در کل شاعر محترم هم خدا را می‌خواهد هم خرما را!

«می‌دونی می‌شکنه!»

«این قلب من در کنج سینه»

«اگه بیدار بشم و بازم به بالینم نباشی!»

آنچه از ظاهر امر پیداست شاعر با حبیب در فیلم لیسانسه‌ها نسبتی دارد چرا که از تلاش‌های پرستار زحمت‌کش بیمارستان برداشت عشق و عاشقی کرده و حالا که بیدار شده و می‌بیند شیفت پرستار تغییر کرده و پرستاری با سیبیل‌های از بناگوش در رفته مانند عباس‌آقا قصاب بر بالینش است و دارد وضعیتش را چک می‌کند، قلبش تکه‌تکه شده و شکسته است.

«لا لا لا لا لا لا لا لا لا لا لا لا»

«لا» در زبان عربی حرف نفی و در زبان فارسی برابر با «خیر» و «نه» است. در اینجا شاعر پیوسته می‌گوید: «نه» که نشان می‌دهد او نمی‌خواهد بپذیرد که شخص مورد نظر صرفاً در حال انجام وظایفش بوده و حتی آن آمپولی که به بیمار چکانده و بیمار را مانند مار در خود پیچانده از روی وجدان کاری بوده است.

«نمی‌ترسم اگر در راه عشقت زا به راه شم!

نمی‌ترسم اگر قربونی عشق تو باشم»

شاعر در اینجا از شجاعتش در راه عشق سخن می‌گوید و حالا که پرستار شیفتش به پایان رسیده و رفته دلتنگ شده است.

او از توقعات بی‌جای خود کوتاه آمده و می‌گوید زا به راه شدن، بدخواب‌شدن و بی‌شام و ناهار ماندن بابت شیفت‌های بیمارستان را هم به جان می‌خرد.

قربانی، استعاره از موش آزمایشگاهی دارد و شاعر می‌خواهد رگ‌های خود را صرف کسب تجربه بیشتر و رشد شغلی شخص مدنظر تقدیم محبوب کند شاید از این طریق بتواند مُخش را بزند و بالاخره سر و سامانی بگیرد.

«تو یه باغ گلی بزار که من خار تو باشم
بزار تا آخر عمرم گرفتار تو باشم»

در اینجا بیمارستان به باغ و گل به پرستار مدنظر تشبیه شده و خار نیز به موش آزمایشگاهی.

شاعر می‌گوید من مانند موش آزمایشگاهی می‌شوم و حتی می‌توانی سرم بزنی و بگذاری تا آخر برود و ببینی که آیا هوا وارد رگ شده و می‌میرم یا نه.

او در پایان شعر بالاخره مستقیم به عشقش اعتراف می‌کند.

او می‌گوید که اصلا لازم نیست پزشکی هم بخواند همچنین ادعا می‌کند که می‌خواهد تا آخر عمر با همه گرفتاری‌های شغل پرستاری کنار بیاید و تمام رگ‌ها و مویرگ‌هایش را در راه این عشق فدا کند.

سیدمحمدجواد طاهری

حمله اسرائیل به ایران

فریبا رئیسی

گفت یک موشک جنگنده صهیونیِ هار
به پدافندِ سرِ مرزِ سراسر ایثار
آمدم خدمت‌تان با سبد سوغاتی
نصفه شب تازه کنم با رفقا یک دیدار
نیست فکرم به جز آبادی و آزادی‌تان
جامه صلح تنم هست نه رخت پیکار
لطف کن زیر سیبیلی سفرم را رد کن
چشم درویش کن از ماشه دو دستت بردار
تا پدافند شنید این سخنان قهقهه زد
دست زد بر کمر و گفت مگس گمشو کنار
قسم حضرت عباس تو جز لافی نیست
زده بیرون دُم آن شیء که کردی انکار
جامه رزم تو این نیست که موشک هستی؟
موش!! از روی دُمِ شیر ژیان پا بردار
بگذاری قدمت را سر مرز وطنم
می‌زنم سمت تو با تندر و خیبر رگبار
رفت دستش به سوی ماشه و موشک غش کرد
گفت خب تیر بخور بعد برو سمت مزار

بترکه چشم حسود و بخیل

کوثر هاشمی‌زاده

نوبتی هم باشد نوبت این رسیده است که مانند همه زن‌عموها، زن‌دایی‌ها، عروس‌ها و خواهرشوهرهای پز بده فامیل، بار دیگر موفقیت‌ها و دستاوردهای ایران عزیزمان را در چشم همه آنهایی که چشم دیدنش را ندارند فرو کنیم.

عرضم به حضورتان که در دورهمی قبلی، گفته بودم که ایران‌مان با رتبه تک‌رقمی در بهترین دانشگاه و در رشته هوافضا و همزمان در چندین رشته دیگر درس می‌خواند و اگر خدا بخواهد، قصد دارد فضانورد شود... اسپند دونه دونه، اسپند سی و سه دونه، بترکه چشم حسود و بخیل... راستی مکرون! آخر توانستی با رتبه کنکور پسرت، سیم کارتت را شارژ کنی؟

بگذریم! داشتم می‌گفتم... ایران عزیز ما توانسته در رشته هوافضا موفقیت‌های بسیاری کسب کند و مدتی است که ماهواره جدیدی به نام ماهواره «چمران۱» ساخته و همین شهریور امسال به فضا پرتاب کرده است. راستی بایدن! گفته بودی آن پسرت که به زور و تقلب دیپلمش را گرفته بود، ۲ روز هم نتوانست در مغازه برادرت بماند و کار یاد بگیرد. الهی بی‌بی بمیرد برایت! چه می‌کشی از دستش! عوضش ماهواره «چمران۱» ما بیش از ۴۰ روز است که در مدار جاگیر شده و خبرهای بسیار خوشی از موفقیت‌هایش به گوش می‌رسد. بچه‌ام ایران شب و روز برایش نمانده بس که سر این پروژه به خودش زحمت داد و تلاش کرد. نمی‌دانید اینکه بچه‌ات دم به دم موفقیت کسب کند، چه حس خوبی دارد. نه اینکه شما بچه‌های‌تان همه‌اش در پی ول چرخیدن در کوچه و آزار و اذیت رساندن به زن و بچه‌های مردم هستند، برای همین نمی‌دانید رشد و ترقی چه چیزی است اصلا!

بی‌بی تو چرا انقدر خنگی؟ آن ماهواره‌ای که در خانه کوچک و محقر و غصبی شما قرار دارد و با آن ۳۰۰-۲۰۰ شبکه تلویزیونی را تماشا می‌کنید با ماهواره «چمران۱» ما فرق دارد. قابلیت‌هایی که ماهواره ما دارد، هیچ ماهواره دیگری ندارد. ماهواره ما از قابلیت مانور مداری برخوردار است و می‌توان از زمین و از مرکز کنترل، موقعیت آن را تغییر داد. اما ماهواره شما را باید خودت بروی پشت‌بام و بشقابش را چپ و راست کنی. حالا اگر ماهواره فضایی داشتید، آنوقت چگونه می‌خواستید تا فضا بروید و آن را جابه‌جا کنید؟! واه واه! آدم یک حرف‌هایی می‌زند که به قد و قواره‌اش بیاید. ماهواره را فقط ما داریم. بقیه ماهواره‌ها باید جلویش لنگ بیندازند تا چشم صاحبان‌شان در بیاید. البته یک‌وقت به خودتان نگیرید‌ها! داشتم شوخی می‌کردم.

بلند شوم بروم کمی دیگر اسپند دود کنم. آخر انرژی منفی زیادی در این اطراف حس می‌کنم. اواه بایدن! ذلیل مرده چرا قرمز شدی؟!... بی‌بی! تو هم غصه نخور، عوضش پسته بخور... هی مکرون! با توام! به گلی جون سلام برسان و بگو اگر دوست داشتی می‌توانی با ماهواره‌مان یک چرخی توی مدار بزنی... خودت نه! فقط گلشیفته! آن هم چون یک زمانی هموطن‌مان بود.

دولت متشکریم

سوده پاکاری

به گزارش خبرنگار خبرگزاری تشکر روز گذشته جمعی از معلمان، پرستاران، بازنشستگان و کارگران معادن در تقدیر از اقدام شایسته دولت در رفع محدودیت واردات گوشی‌های آیفون و مجوز رجیستری این گوشی‌ها تجمع کردند.

این افراد ضمن ارج نهادن به زحمات هیات دولت در رفع دغدغه‌های معلمان، پرستاران، بازنشستگان و کارگران اعلام کردند: ما جهت رونق بازار موبایل حاضریم خودروهای داشته و نداشته خود را فروخته و آیفون بخریم.

تجمع‌کنندگان رجیستری گوشی آیفون را ارجح بر اجرای طرح یکسان‌سازی حقوق بازنشستگان، اضافه‌کار پرستاران و رتبه‌بندی معلمان دانسته و عنوان کردند: دولت‌متشکریم.

همزمان با این تجمع بچه‌های الهیه، فرمانیه، کامرانیه، زعفرانیه و نیاوران از ابراز خشنودی تجمع‌کنندگان قدردانی کردند و به آنها ایول گفتند.

تجمع‌کنندگان با حمل پلاکاردهایی از سخنگوی دولت دلجویی کردند و شعارهایی چون «سود ۹۶؛ ۳۰؛ ۱۵ چه فرقی می‌کند؟ سر دولت به سلامت/ توئیت‌زن دقت کن/ ایلان ادیت توئیت رو فعال کن» بر پلاکاردها نقش بسته بود.

کارگران معادن به طور ویژه‌تر از این تصمیم خارق‌العاده دولت تشکر کردند و نماینده کارگران در این تجمع گفت: اگر بتوانیم گوشی آیفون بخریم و آن را رجیستر کنیم، امید به زندگی‌مان افزایش می‌یابد و احتمال مرگ و میر در حوادث معدنی هم کاهش می‌یابد زیرا تلاش برای بقا افزایش می‌یابد.

تجمع‌کنندگان ضمن اعلام حمایت از دیگر تصمیم دولت در کاهش ۳ میلیارد دلاری ارز کالاهای اساسی و دارو گفتند: با وجود آیفون، آدم کمتر مریض می‌شود و نیاز به دارو ندارد. همچنین برای کاهش وزن و سلامتی هرچه بیشتر بهتر است روغن و برنج و گندم کمتر مصرف کنیم که این ذکاوت دولت در کاهش ارز کالاهای اساسی و دارو زمینه سالم‌سازی جامعه را فراهم می‌کند.

هفته نیوز

کوثر هاشمی‌زاده

داماد اسلوونی هفته
ترامپ: بعد از انتخابات ۲۰۲۰ نباید کاخ سفید را ترک می‌کردم.
وی افزود: مردم نیویورک هیچوقت فرزند و مردم اسلوونی داماد خود را رها نمی‌کنند.

مرد تنهای شب هفته
مشاور نتانیاهو بازداشت شد.
به گفته شاهدان، صدای آواز «من مانده‌ام تنهای تنهاااااا» در حوالی خانه ویران شده نتانیاهو به گوش می‌رسد

جانی‌ترین هفته
رژیم صهیونیستی در صدر جدول جانیان تاریخ قرار دارد.
تاریخ می‌گوید: چنگیزخان مغول نیز با آن همه تلاش و زحمت در طول عمر خود نتوانست خود را به صدر جدول برساند.

تاریخ‌سازان هفته
تیم ملی بوکس جوانان ایران، برای اولین‌بار در رقابت‌های جهانی صاحب ۳ مدال شدند و تاریخ‌سازی کردند.
وزارت ورزش و جوانان، به همین مناسبت پاداشی یک میلیاردی به هرکدام از اعضای تیم ملی فوتبال اهدا کرد!

متمدنین هفته
در پی افزایش نگرانی‌ها از بروز خشونت و شورش پس از انتخابات آمریکا، اطراف کاخ سفید، ساختمان کنگره و اقامتگاه معاون رئیس‌جمهور این کشور حصارکشی شد.
مقامات گفتند: همه‌اش تقصیر اون چارتا دونه بومی سرخ‌پوستیه که باقی موندن. خوبه بگیم همین چندتا رو هم قتل‌عام کنن؟!

قمپز هفته
رضا پهلوی: آمادگی خود را برای رهبری انتقال، اعلام کرده‌ام.
در پی این اظهارات، تمام کائنات از شدت خنده روده‌بر شده و بر اثر این جراحت، نتوانستند برای آرزوهای به دل مانده وی کاری کنند.

پاتوکش شاعرها

ز گریه مردم چشمم نشسته در خون است
تو آنژوکت به دلم بسته‌ای پرستارا
حافظ — مرضیه قاسمعلی

نام نیک ار طلبی گرد خرابات مگرد
برو مانند پرستار رگی پیدا کن
فروغ بسطامی — علی یگانه

دردم از یار است و درمان نیز هم
چون که انترن پرستاری‌ست هم
حافظ — البرز بهرامی

تو کز محنت دیگران بی غمی
گمانم که «لیدوکایین» می‌زنی
سعدی — مرضیه ملکیان

می نالد آنچنان که پرستار نشنود
ترسد دوباره سیل شود بر سرنگ او
صائب — مهدی یوسفی

گر دست پرستار بلرزد به مداوا
دادِ من بیمار رود تا به ثریا
ملک‌الشعرا — جواد قره محمدی

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح
به پرستاری و تزریق سرم محتاجیم
حافظ — علی یگانه

تا دست خداحافظی‌اش را بفشارم
باید بروم بار دگر پیش پرستار
فاضل — سیدمحمدصفایی

ضمیمه طنز راه راه کاری از دانشکده طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی
دبیر سرویس نثر: طوبی عظیمی‌نژاد
دبیر سرویس شعر: محمد صبوریان
دبیر سرویس کارتون: سید محمدجواد طاهری
صفحه‌آرا: فاطمه احمدی
راه‌های ارتباطی
ما را در شبکه‌های اجتماعی با نشانی tanzym-ir دنبال کنید!